

## زبان و ادبیات ایرانی در دوران هخامنشی

سخنرانی آقای امان اله قریشی در نخستین جلسه هفته  
ایران باستان ، یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

زمانیکه کورش بزرگ در نیمه قرن ششم پیش از میلاد سنگ نخستین بنای  
وحدت ملی ایران را می‌نهاد، در سرزمین اصلی ایرانیان چندین زبان بسیار نزدیک به  
هم ، باگویشهای منشعب از آنها، رواج داشت که اینک تنها از چهار زبان کمابیش  
آثاری بدست ما رسیده است :

اوستائی که در شمال شرقی روان بود، مادی که در شمال غربی رواج داشت،  
پارسی باستان که در جنوب غربی جاری بود و سکائی که در مرزهای شمال شرقی و  
شمالی ایران رواج داشت و بانفوذ و یا کوچ بعضی از دسته‌های این قوم به محدوده  
ایران اینجا و آنجا زبانزد بود . در آن زمان زبانهای ایرانی دیگری نیز وجود داشتند که از کم و کیف آنها  
بی‌خبریم . زیرا که مثلا زبانها و گویشهای کردی<sup>۱</sup> ، بلوچی<sup>۲</sup> ، گیلگی ، طبری<sup>۳</sup>  
و غیره از چهار زبان بالا منشعب نشده‌اند و لاجرم میبایستی مادران کهنی داشته باشند  
نزدیک به اوستائی و مادی . از سغدی نیز در دوره میانه اثری هست که اکنون یغناپی  
از آنست ، اما از دوران قدیم‌تر از اینهم اثری در دست نیست . . . . برای زبانهای  
اوستائی ، مادی ، پارسی باستان و سکائی که کمابیش آثار مکتوبی از آنها باقی مانده  
است ، همراه با زبانهای باستانی دیگری که با آنها بسیار نزدیک بودند ولی اثری  
از خود بجا نگذاشتند ، یک زبان مادر تصور میکنند بنام « ایرانی باستان » ، که با

سنسکریت ، زبان آریانیان هند ، نزدیکی بسیار داشته است .  
 از سکائی باستان تنها چند کلمه در نوشته‌های یونانی باقیمانده است مانند  
 Puθra (پسر) ، Aspa (اسب) ، čarma (چرم) که شباهت کامل آنرا با اوستائی  
 و مادی نشان میدهد.

از مادی يك مقدار لغت دخیل در کتیبه‌های هخامنشی و با نوشته‌های یونانی  
 باقیمانده است ، مانند Vazraka (بزرگ) <sup>۴</sup> ، Farna (فر) ، Spaka <sup>۵</sup> (سگ)  
 ماده) ،  $\sqrt{zbā}$  (خواندن ، دعوت کردن) <sup>۶</sup> و نیز اسامی بعضی شهرها مانند  
 Hangmatāna (همدان : جای گرد آمدن) <sup>۷</sup> و چند اسم خاص مثل - Hvaxšaθra  
 (دارنده شهر یاری خوب) و Fravarti <sup>۸</sup> (که با فروردین هم‌ریشه است) و غیره .  
 از همه اینها پیدا است که زبان مادی نیز با زبان اوستائی بسیار نزدیک بوده است .  
 چنین گمان میکنند که در زیر شهر همدان و برخی نقاط دیگر از سرزمین ماد قدیم  
 نوشته‌هایی بزبان مادی هست که هنوز کشف نشده است .

و اما از زبان اوستائی با وجود دستبرد مدام زمانه و از میان رفتن قسمت اعظم  
 آثار مکتوب آن بیش از همه زبانهای قدیم ایرانی نوشته‌های منظوم و منثور باقی  
 مانده است . بعد از اوستائی از نظر آثار مکتوب پارسی باستان قرار دارد .

در ابتدای شاهنشاهی کورش بزرگ بجز زبانهای اوستائی ، مادی ، پارسی  
 باستان و سکائی و سایر زبانها و گویشهای آریائی که اثری از آنها نمانده است و رواج  
 آنها سواد اعظم محدوده اصلی ایران آنزمان را در بر می گرفت ، زبانهای دیگری  
 نیز در این سرزمین رایج بود مانند عیلامی و آخرین بقایای گویشهای منشعب از  
 اقوام بومی ایران پیش از مهاجرت آریائیان مانند کاشی ، اورارتویی ، و جز آنها .

يك نهضت عظیم در راه ایجاد وحدت ملی ایرانیان لازم بود که این زبانهای  
 غیر آریائی کاملاً فراموش گردند و این نهضت باروی کار آمدن هخامنشیان تحقق  
 پذیرفت ، بطوریکه در پایان دوران هخامنشی در سرزمین اصلی ایران قدیم اثر زیادی  
 از زبانها و گویشهای غیر آریائی باقی نمانده بود .

ما امروز نامهای تازه‌ای به زبانهای باستانی ایرانی داده‌ایم :- « اوستائی »  
 میگوئیم زیرا تنها اثری که از یکی از زبانهای قدیم شمال شرقی ایران باقی مانده  
 اوستاست ؛ « مادی » میگوئیم زیرا که در خطه ماد قدیم زبان رسمی و دیوانی بوده

است ؛ « پارسی باستان » میگوئیم زیرا اولاً زبان پارسیان باستان بوده است و ثانیاً قدیمی ترین زبان پارسی است که از آن آثاری در دست داریم و پس از آن پارسی میانه و سپس پارسی نو بوجود آمده است . ولی در عهد رواج این زبانها ، البته این نامها بدانها اطلاق نمیشده است .

دربك مورد یعنی «پارسی باستان» سندی در دست داریم که در زمان هخامنشیان بدان «زبان آریائی» میگفته اند و آن در کتیبه بزرگ داریوش در بیستون است که در ستون چهارم ، سطر ۸۸ و ۸۹ ، چنین آمده است :

iyam dipimay, Tyam Adam Akunavam, patišan āriya āha, utā paustāya utā čarmā

یعنی : «این نوشته من (سنت) که من کردم (= دستورنوشتن دادم) . بعلاوه به (زبان) آریائی بود ، هم روی پوست و هم روی چرم...» اینکه داریوش ، که خویشتن را هخامنشی ، پارسی و آریائی میخواند زبان خود را آریائی می نامد بسیار پسندیده و بامعنی است . زیرا که تفاوت های کوچکی که میان زبان او و مادی و اوستائی و سکائی ... بود بسیار اندک بود و اطلاق کل بر جزء را ممکن میساخت . (که عکس آن امروز صادق است و ما زبان مردم سایر استانهای کشور بجز فارس را نیز فارسی مینامیم و اطلاق جزء به کل میکنیم) . ضمناً در آن عهد ، زبانهای اوستائی و مادی را نیز به احتمال بسیار نوی آریائی میخوانده اند و بعضی از متون اوستائی مؤید این گمان است . همچنین از برخی متون سنسکریت پیدا است که آریائیان هند باستان نیز زبان خود را آریائی میدانسته اند .<sup>۹</sup>

اینک بطور خیلی خلاصه در باره مشخصات زبانهای اصلی ایرانی در اوائل عهد هخامنشی و تفاوت های که با هم داشته اند و در مقایسه با سنسکریت گفتگو میکنیم . در این هنگام زبان اوستائی که از نظر ادب غنی تر از دو خواهر دیگر خود یعنی مادی و پارسی باستان بود ، دو مرحله کاملاً متمایز را پشت سر گذاشته بود که یکی اوستائی قدیمتر (گاهانی) و دیگری اوستائی نو نام گرفته است . مثلاً حروف d ، b ، و g ایرانی باستان عیناً در اوستائی قدیمتر باقی مانده بود ولی در اوستائی نو این حروف بترتیب به δ ، ω ، و γ تبدیل شده بودند ؛ و تغییرات دیگر ۱۰ . زبان اوستائی در زمان کورش ساده تر شده بود و مانند خواهران

خود قرنهای آخر عمر خود را میگذرانند .

یکی از تفاوت‌هایی که میان ایرانی باستان و سنسکریت بود این بود که s یا z در یکی ، در دیگری به h بدل میشد. مانند hačā (در ایرانی باستان بمعنی «از») که در سنسکریت Sačā است ، یا haxā (در ایرانی باستان بمعنی دوست) که در سنسکریت Sakha است (هخامنش بمعنی دوست اندیش است ، هخا از ریشه هند و اروپائی  $\sqrt{hak}$  است بمعنی دوست داشتن و  $\sqrt{man}$  بمعنی اندیشیدن). همچنین aza/əm در ایرانی باستان ( بمعنی «من» در حالت فاعلی) در سنسکریت aham است ، و نکته جالب آنکه نام کنونی کشور هند فارسی است یعنی فارسی شده کلمه سنسکریت سند است بمعنی آب یا رودخانه . - بعلاوه z در ایرانی باستان گاهی در برابر j سنسکریت قرار داشت مانند Zrayah (در ایرانی باستان بمعنی دریا) در برابر jrayas در سنسکریت<sup>۱۱</sup>.

خلاصه آنکه مردم سند و بقول کتیبه‌های هخامنشی Hinduyā ، زمانیکه در تخت جمشید برای تقدیم هدایا حاضر میشدند احتیاجی به مترجم نداشتند .

چنین وضعی به طریق اولی در مورد ایران جنوبی و شمالی صادق بود. گفتیم که زبانهای سکائی و اوستائی و مادی آنقدر بهم نزدیک بوده‌اند که جزئی اختلاف در آنها را میشده است بیای اختلاف در لهجه یک زبان گذاشت . مثلاً مصوت a در اوستائی قبل از صامت m به  $\theta$  تبدیل میشده است مانند azam در ایرانی باستان ( بمعنی من در حالت فاعلی ) که در اوستائی میشده است azəm . ممکن است این قانون در مادی و سکائی نبرد ، است ولی مانع تفهیم مطلب اصلاً نمیشده است .

اختلاف میان گروه زبانهای ایرانی شمالی (سکائی ، اوستائی و مادی ...) با زبان ایرانی جنوبی (پارسی باستان) تا حدی بیشتر بوده است . بعنوان نمونه هر جا در اوستائی و مادی s یا z بوده است ( که در سنسکریت به h بدل میشده) در پارسی باستان تبدیل به d میشده است . مانند Zrayah در گروه زبانهای ایرانی شمالی ، که در پارسی باستان میشده است drayah (دریا . که این کلمه فارسی جدید از فارسی باستان رسیده است ) . یا - Zasta اوستائی که در جنوب میشده است - dasta (دست) و Zouštra شمالی بمعنی دوستدار که در جنوب doustra تلفظ میشده است و یا Zaraniya شمالی بمعنی زرین کسه در جنوب daraniya گفته

دیگر اینکه ترکیب  $\theta r$  در زبانهای ایرانی شمالی در پارسی باستان برابر با  $s$  غلیظی بوده است، مانند  $Pu\theta ra$  (پسر) برابر با  $Pusa$  در فارسی باستان که از اولی «پور» و از دومی پس در پهلوی و «پسر»<sup>۱۳</sup> در فارسی نو ناشی شده است. و یا  $Mi\theta ra$  (مهر) شمالی که در جنوب -  $misa$  تلفظ میشده است. دیگر اینکه از ترکیب  $SP$  در زبانهای ایرانی شمالی در پارسی باستان تنها  $s$  باقی میمانده است. مانند -  $aspa$  بمعنی اسب که در پارسی باستان  $asa$  خوانده میشد و ما امروز «اسب» را از ایرانی باستان شمالی و «سوار» را از پارسی باستان به ارث برده ایم (-  $asabāra$  برنده اسب، اسب بر -  $asu\beta\bar{a}r$  ← اسوار، سوار). و یا -  $vispa$  ایرانی شمالی بمعنی «همه» که در فارسی باستان میشده است  $visa$  ....

همچنین در ترکیب  $xm$  شمالی،  $x$  در پارسی باستان ساقط میشده است، مانند  $taxma$  در برابر  $tauma$  فارسی باستان (تخمه، نژاد)<sup>۱۴</sup>. از سوی دیگر ترکیب  $rt$  یا  $rd$  در تمام زبانهای ایرانی باستان (غیر از اوستائی)، در اوستائی برابر با  $\delta$  قرار می گرفته است. مانند  $fravartī$  مادی که در اوستائی میشده است -  $fravaši$  یا  $arta$  ایرانی باستان که در اوستائی -  $aša$  است و نظائر آن. در مصوتهای مرکب (دیفتونگ) نیز بعضی اختلافات بین اوستائی و پارسی باستان هست.

پارسی باستان	اوستائی
$daiva$ (دیو)	$daēva$
$raučan$ (روز)	$rauça\beta/h$

با وجود این دگرشدنهای کوچک، هنوز هم همخامنه‌شان حق داشته‌اند که زبان خود را مانند زبانهای ایرانی شمالی آریائی بنامند و بدون اشکال با آنان گفتگو کنند و در بیستون یا همدان که در خطه ماد بوده است کتیبه‌های خود را به زبان پارسی باستان نقر کنند، زیرا که هم میهمنان مادی آنها بخوبی میتوانسته‌اند «آریائی» جنوب را بفهمند.

اکنون برای پی بردن به نزدیکی اوستا، پارسی باستان و سنسکریت یک جمله را به هر سه زبان می‌آوریم، که البته مخصوصاً در مورد پارسی باستان غالب کلمات از روی قواعد زبان شناسی بازسازی شده است:

اوستائی : مهریشت بند ۶ :

təm amavantəm sūrəm dāmōhu sōvištəm miθrəm yazāi  
zaōθrābyō (yt .10 .5)

« اورا (که) نیرومندترین (ایزد) نیرومند (است) ، در میان خلایق نیرومند-  
ترین (است) ، مهر را ، می ستایم با زوهر (= آب مقدس) . »  
همین عبارت بفارسی باستان چنین میشود :

tam \*amavantam yadatam \*sūram, dāmahu\* savištam misam  
yadāi \*dausābyō

و همین عبارت را به سنسکریت میتوان چنین برگرداند :

tam amavantam yajatam sūram, dāmašu savištam mitram  
yajāi hōtrābhyas

قبلا گفتیم که در کتیبه های هخامنشی که به زبان پارسی باستان است کلمات  
دخیل از مادی و اوستائی وجود دارد . این کلمات بهمان صورت زبانهای شمالی  
وارد پارسی باستان شده بودند . مانند - vazrakā بمعنی بزرگ که اگر میبایست  
به گویش جنوب باشد باید - vadrika میشد . یا - auramazdā که از شمال  
وارد پارسی باستان شده است . نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
نام vižtāspa پدر داریوش بزرگ رنگ و روی شمالی دارد زیرا که در پارسی  
باستان ترکیب sp وجود نداشت و یا کلمه - hu-aspa (دارنده اسب خوب) که در  
کتیبه های هخامنشی زیاد بکار رفته شمالی است . و نیز در اسم خاص پارسی taxma aspāda  
شکل شمالی کاملا حفظ شده است والا میبایست این نام tauma - asāda  
میشد و همچنین نام خاص - artaxšaθra بشکل شمالیش در جنوب رایج شد والا  
میبایست - artaxasa نوشته میشد و نظائر آن ۱۵ .

چنین پیدا است که در عهد هخامنشی زبان اوستائی بسبب کهولت و قدمت و  
نیز بسبب آنکه زبان مذهبی شمال ایران آن عهد بوده است و همچنین زبان مادی بجهت  
آنکه نزدیک به دو قرن زبان دیوانی و سلطنتی بوده است قابلیت تأثیر بخشی زیادی  
در پارسی باستان که تازه زبان رسمی و دیوانی ایرانیان میشده است داشته اند . و پارسی

باستان با وام واژه‌های مذهبی و دیوانی از شمال، خود را برای آنکه زبان رسمی همه ایرانیان بشود غنی میساخته است.

اما چنانکه بعد خواهیم دید دوران زبانهای کهن ایرانی در این هنگام بسر میآمده است. این زبانها عمر خود را کرده بودند و توده مردم - چه در شمال و چه در جنوب - خراستار ساده‌تر کردن زبان خود بودند. از کتیبه‌های هخامنشی کاملاً پیداست که طی مدت کوتاهی زبان پارسی باستان دگرگون میشد و تکانی به دستگاه رسمی و دیوانی ایران کافی بود تا زبان ساده‌تر شده مردم که قبل از رسمی نبود و عامیانه شمرده میشد و در کتیبه‌ها و نامه‌های رسمی و حکومتی بکار نمبرفت خود را به کرسی رسمیت به‌نشانند. این تکان را حمله اسکندر بوجود آورد و با آن دوران زبانهای ایرانی قدیم (از اوستائی و مادی تا پارسی باستان ...) بسر آمد و دوران زبانهای ایرانی میانه (بطور عمده پارسی و پهلوی) آغاز شد.

اینک به ادبیات ایرانی در دوره هخامنشی پردازیم. میگوئیم ادبیات ایرانی، زیرا که پس از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی، در قلمرو این حکومت ملل گوناگون دیگری وارد شدند مانند بابلی، اکدی، آشوری، لودیائی، کاری، فنیقی، و غیره با زبانها و ادبیات مختلف که بحث در باره آنچه غیر از زبان و ادبیات ایرانی آن عهد است بدرزا میکشد و در چارچوب گفتگوی امروز مانیز نیست.

متأسفانه بجز چندین کلمه مادی که اینجا و آنجا مانده است نوشته‌ای از این زبان هنوز در دست نیست تا پایه‌ای برای گفتگو پیرامون ادب مادی باشد.

با این حال سلسله‌ای که پیش از یک قرن ونیم بر سرزمین بزرگی حکومت میکرده است نمی‌توانسته است دفتر و دیوان و دبیر و چیزی شبیه به بایگانی اسناد و قباله و بنچاق و نظائر آن نداشته باشد. در حالیکه پیش از آن مانائی‌ها کتیبه داشتند و آشوریها و بابلیها روزنامه مینوشتند و در شرق ایران اشعار اوستائی ورد زبانها بوده است.

قدیمی‌ترین زبان باستانی ایران که از آن آثار مکتوبی به نظم و نثر مانده اوستائی است. آنچه از سنت قدیم در کتابهای پهلوی مانده اینست که اوستای زمان هخامنشی دارای ۸۱۵ فصل بوده است مرکب از ۲۱ نیک یا جزوه. (در عهد

ساسانیان چون به جمع‌آوری اوستای پراکنده پرداختند تنها ۳۴۸ فصل بدست آمد که آنرا نیز به ۲۱ نسک تقسیم کردند.

West وست دانشمند انگلیسی ۲۱ نسک اوستائی دوران ساسانی را به ۳۴۵،۷۰۰ کلمه تخمین زده است که اینک از آنهمه تنها حدود ۸۳۰۰۰ کلمه باقیمانده است.<sup>۱۶</sup>

پس اوستای دوران هخامنشی بیش از دو برابر اوستای دوران ساسانی بوده است.

اوستای کنونی را به پنج قسمت تقسیم کرده‌اند: یسنا، ویسپرد، ویدیوداد، یشت و خرده اوستا. از نظر قدمت تاریخی اجزاء مختلف اوستا را بدینگونه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱- *gāθā* (فصل از یسنا)، عهد ظهور زرتشت، ماقبل هخامنشی، حدود ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد.

۲- یشت‌های ۱۰، ۱۳، ۱۹، عهد ماقبل هخامنشی تا اوایل دوران هخامنشی، بین قرن ۸ تا قرن ۶ قبل از میلاد.

۳- یشت‌های ۵، ۱۷، ۸، ۱۴، ۹ - ۱۱، ۵۷ و بندهای ۶ و ۳۷ از یشت ۱۵، عهد هخامنشی و احتمالاً سده‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد.

۴- ویدیوداد، یشت‌های ۹ و ۱۶، منطبق با عهد اشکانی.

۵- خرده اوستا، عهد شاپور دوم ساسانی (۳۰۹-۳۷۰ م).

پس قسمت مهمی از اوستا که بزبان اوستائی قدیمتر و یازبان گاهانی است چند قرن پیش از ظهور هخامنشیان سروده شده است و در زمان هخامنشیان قسمت مهم دیگری از اوستا فراهم آمده است و آنچه در دورانهای اشکانی و ساسانی بر آنها افزوده گردیده چندان بزرگ و مهم نیست.

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که نظر عده‌ای از ایران شناسان که ویشناسپ کیانی - حامی زرنشت - راهمان ویشناسپ پدر داریوش میدانند و می‌خواهند عهد

ظهور زرتشت و قدیمترین جزء اوستا را تا اوایل دوران هخامنشی جلوتر بیاورند بدلائل روشن و متعدد درست نیست. زمانیکه کورش بزرگ وحدت ملی ایران را

تحقق می‌بخشید دست کم حدود پانصدسال از ظهور زرتشت و سرودن *gāθa* گذشته



بود ۱۷، زبان زرتشت تا حدی کهنه شده بود اما گفته‌ها و سروده‌های او و پیروان نزدیک او زبانزد بود.

اصولا علاقه همه اقوام ایرانی باستان از دوران پیش از تاریخ به شعر و موسیقی یکی از خصایص ملی ایشان بوده است. kavī ها که رر س‌ای خانواده‌ها و قبایل هندو ایرانی بوده‌اند (زمانی که ایندو باهم میزیستند) مردانی اهل دانش و بویژه اهل شعر و ادب بوده‌اند. تا جائیکه لفظ kavī- در سنسکریت بمعنی شاعر است و kāvya بمعنی شعر است. kavī در اوستائی و kay در پهلوی همان کی است که در نامهای شاهان کیانی باقی مانده است.

حامی زرتشت به اغلب احتمال خود مرد شعر و ادب بوده است و زرتشت در زمان چنین پادشاهی بود که گفت:

yé vāo ašā ufyāni  
manasča vohū apaurvim  
maz dāmčā ahurōm ...)

من آنم، ای راستی و ای منش نیک!  
که برای شما و برای اهورا مزدا،

شعرهایی بسرایم که کسی نسروده است (یسنا ۲۸-۳)

بدینگونه قسمتهای مهمی از اوستا منظوم بود؛ همانگونه که ریگ و دابه نظم بود، یعنی در اوزان شعر هند و اروپائی. تا دوران هخامنشی و در همین دوران مهمترین آثار منظوم اوستائی پدید آمد. قدیمی‌تر از همه gāθa بمعنی گاه و سرود است که خود شعر بودنش را می‌رساند. سپس هفت هات بگواهی و یسپرد که بعدها کلمه‌ها و یا عباراتی به مصرعهای آن افزوده شد و بصورت نثر درآمد. آنگاه پاره‌ای از یسنا که با آن نیز همین معامله را کردند و یسنتها، که در آن پاره‌هایی از یسنا نیز بنام هوم یشت و سروش یشت وارد شده است. پایه وزن شعر در زبانهای هند و اروپائی بر هجاست بدین سبب که ریشه اصلی هر واژه هند و اروپائی از جمله در اوستائی و پارسی باستان و سنسکریت تک هجائی بوده است که بکمک پیشوندها و پسوندها از آنها کلمه‌هایی مرکب و چند هجائی حاصل میشده است.

شعر اوستائی از بحرهای ساده و دائی بیشتر نرفت و در بحرهای ۸ تا ۱۴ هجائی

باقی ماند. هجاها در شعر اوستائی به بلند و کوتاه تقسیم میشوند بر حسب آنکه دارای مصوت‌های بلند و دیفتونگک و یا مصوت‌های کوتاه باشند. اگر اصطلاح شعری سنسکریت را ملاک قرار دهیم هجاهای کوتاه دارای يك mātra (پیمانۀ) و هجاهای بلند دارای دو پیمانۀ بوده‌اند. بحری که در اوستا از همه معمول تر بود دارای شعر سه مصرعی یا به اصطلاح سنسکریت سه پایه‌ای بوده است که هر پایه یا مصرع آن ۸ هجا داشته است.

در شعر اوستائی نیز مانند سنسکریت بجز هجا سخته یا وقفه و تکیه یا فشار از لوازم اساسی وزن شعر بوده است. بعلاوه این اشعار هجائی را که با سخته‌های بجا و تکیه‌های لازم موزون میشد، با آهنگ و ویژه‌ای نیز میخواندند که بر موسیقی وزن آن می‌افزود.<sup>۱۸</sup>

با وجود اینکه از زبان مادی نظم و نثر و از پارسی باستان نظم باقی نمانده است، میتوان معتقد بود که در شمال غرب و جنوب ایران نیز شعر و از جمله اشعار مذهبی و عامیانه وجود داشته است، بر همان سیاق و شیوه اشعار اوستائی. شعر اوستائی که از صنایع شعری مانند تشبیه، استعاره، ایهام، تنسیق صفات، مبالغه و غیره بی‌بهره نبود و مضمون اصلی آنرا مبارزه راستی با دروغ، روشنی با تاریکی و خوبی با بدی تشکیل میداد، در زمان هخامنشی از نظر سبک به سه گروه بزرگ تقسیم میشد.<sup>۱۹</sup>

نخست اشعار پیامبرانه که نمونه‌ای از آن از سروده‌های زرتشت چنین است: «... هنگامیکه ترا، ای اهورا، افزاینده شناختم - که ترا نخست در آغاز زندگی دیدم، و دانستم که تو چنان مقرر داشته‌ای که: بد بدی بیند و نیک نیکی، از پرتو دانش و هنرتو، این دستور تا پایان آفرینش همچنان استوار خواهد ماند.»

دوم اشعار روستائی و مردم معمولی مانند هفت هات یا بسنا ۳۵ تا ۴۱ که به لهجه و بحر گاهانی است اما با بیانی ساده و همه‌فهم. و اینک نمونه‌ای از هفت هات: «آنچه را که مردی یا زنی، راست و نیک دانست، باید آنرا بکار بندد، و دیگران را نیز بیاگاهاند.»

و یا این اشعار از بسنا که شعر نو پردازان معاصر خودمان را بیاد می‌آورد: «ای آبها! خواهش بزرگی از شما دارم.

آنرا بمن ارزانی دارید :

بخشایش بزرگی که از پرتو آن ، از چیرگی و فریب برکنار توان بود .

لوتی می ای آنها ! از شما بخشایشهایی آرزو مندم : نیرو و فرزندان نیک...»

سوم اشعار رزمی و حماسی که بیشتر در ریشتها منعکس است باقصائد و قطعاتی که در آنها مدح ، هجو ، تقاضا ، حکمت ، اخلاق ، مفاخره ، تاریخ ، حماسه ، غنا و برخی دیگر از صنایع بدیعه شعر موجود است . پیداست که سراینندگان این اشعار رزمجویان و پیشوایان طبقات سرور جامعه پیش از هخامنشی و اوائل دوران هخامنشی بوده اند . یکی از زیباترین نمونه های قصاید رزمی و حماسی مهریشت است که بقولی پیش از هخامنشیان و بنا بعقیده کسانی در اوائل دوران هخامنشی سروده شده است و بهتر است چنین بیندازیم که در دورانی نسبتاً مدید سروده شده و تکمیل گردیده است و شاید آخرین دستکاریهایش به اوائل دوران هخامنشی برسد . بهر صورت میتوان اعتقاد داشت که در لشکر کشی های بزرگ داریوش و خشایارشا کسانی مخصوصاً از شمال شرقی ایران بوده اند که برای هم رزمان خود شعرهای مهریشت را بازگو میکردند . اینک ترجمه چند جزء آنرا که نمونه ای از جملات و معرف برخی صنایع بدیعی است میخوانیم :

— بهرام آهورا آفریده ، بشکل گراز نر ، خوش اندام ، بی قرار ، تیز دندان ، تیز نیش ، بایک ضربت کش ، غران که نزد یکش نتوان رفت ، با پیشانی خالدار ، نیرو مند ، آهن پا و آهن دست ، آهن تن و آهن دم ، آهن دهان ، دشمن را در تاخت گیرنده ، خشمگین ، مردانه ، بایک تکان سر بخاک افکننده... (مهریشت - ۷۰، ۷۱، ۷۲) .

و یا :- مهر خشمگین آزرده بدان سو بتازد که پیمان شکن است... نام آوری که اگر خشم آورد در میان دو گروه رزم آور ، اسب سم پهن برانگیزد ، با سپاه دشمن خونخوار در آویزد ... آنگاه دستهای پیمان شکنان را از پشت به بندد و دیدگان شان بر آورد ... دشمن را در تاخت بگیرد ، خشمگین و با نیروی مردانه ، و بخاک افکند... گریزی با صد گره و صد تیغه بدست ، حواله کنان ... کسیکه بازوان بسیار بلندش پیمان شکن را بگیرد ، اگر چه در شرق هندوستان باشد و یا در غرب در دهانه رود ارنگک ...

این شعرها چقدر یادآور اشعار فردوسی طوسی است! و جالب آنکه در همان

خطه شمال شرق ایران سروده شده است که سنت قصیده و حماسه را ناقرون اولیه اسلامی و پس از آن نیز حفظ کرده است .

اینک به ادب ایران در دوران هخامنشی و در زبان پارسی باستان بپردازیم. تنها یادگاری که از پارسی باستان مانده است نوشته های شاهنشاهی هخامنشی است بر صخره ها و ساختمانها و نیز نوشته هایی بر مقابر و لوح های زرین و سیمین و سنگ و گل ، و بر ظرف ها و وزنه ها و مهر های پراکنده . بیشتر سنگ نبشته ها در بیستون ، تخت جمشید ، نقش رستم ، شوش و همدان پیدا شده است . جمعاً از این راه تا کنون قریب ۶۰۰ واژه پارسی باستان که بسیاری از آنها بارها تکرار شده اند بدست ما رسیده است . اشعار اوستائی چون مذهبی بودنسل به نسل و با تعصب و ایمان باطنی سینه به سینه حفظ شد تا چند بار نوشته و تدوین شود و جزئی از آن بدست ما برسد . اما اشعار پارسی باستان پس از حمله اسکندر نه در سینه ها ماند و نه در جائی ثبت شد . تنها جمعی از زبان شناسان معتقدند عبارت زیر که در کتیبه های داریوش و خشایارشا تا اردشیر سوم هخامنشی (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.) تکرار شده است شعر بوده است :

baga vazraka auramazdā, hya imām būmim adā, hya avam  
asmānam adā, hya martiyam adā, hya šiyātīm adā martiyahia...

بغ بزرگی است اهورا مزدا ، که این زمین آفرید ، که آن آسمان آفرید ،  
که انسان آفرید ، که شادی برای انسان آفرید .

در آخرین کتیبه خشایارشا که در اواخر سال ۱۳۴۵ در تخت جمشید کشف شد  
مصرع دیگری بر آن افزوده شده است : « که این شگفتی که می بینی آفرید » ۲۰

hya adā imam frašam tya vainataiy...  
و الحق که اگر این جمله ها  
بقصد شعر سرائی هم ردیف نشده باشند ، دست کمی از هیچ شعری ندارند ، و نشان  
میدهد که اگر خراسان عهد اسلامی یک سنت باستانی شعر داشته است ، پارس زادگاه  
سعدی نیز چنین سنت کهنی از شعر و ادب داشته است . و اگر در جمله ها و یا شعر پارسی  
باستان که معروض افتاد ، بزرگی اهورا مزدا در آفرینش زمین و آسمان و انسان و  
شادی برای انسان مجسم شده است ، سعدی نیز ابرو باد و مه و خورشید و فلک را در  
کار می بیند تا انسان ناتی به کف آرد و به غفلت نخورد ، و یا مقام آدمی را چنان میداند که :  
رسد آدمی بجائی که بجز خدا نه بیند .

باری غیر از این وبه جز بعضی تک واژه‌ها و یانک جمله‌ها که به فارسی باستان مانده است، آنچه هست نثر است، نثری ساده، شیوا، البته رسمی و نه عامیانه، و باویژگیهای دیگری که از آنها سخن خواهد رفت.

این زبان را با خط موسوم به میخی مینوشتند که برای نوشتن بر سنگ و لوحه‌های فلزی و گلی مناسب تر بود. در اینجا نکته‌ای را عرض میکنم، گرچه توضیح و اوضحات است: گاهی به دوستانی بر میخوریم که زبان هخامنشیان را «زبان میخی» مینامند و حال آنکه هیچ‌زبانی میخی نیست بلکه نوعی خط موسوم به میخی است که ممکن است با آن مطالبی از هر زبانی را نوشت، و این نامگذاری هم در سده‌های اخیر صورت گرفته است. پس زبان قوم پارس و خانواده سلطنتی هخامنشی آریائی و به تعبیر امروز پارسی باستان بوده است که با خط میخی نوشته شده است. این خط را ابتدا سومریها بکار بردند و پس از آنها بابلیها، آشوریها، اکدیها، عیلامیها و دیگران.<sup>۲۱</sup> نهایت، الواح سومری و تقلیدکنندگان آنها بانوعی خطوط میخی نوشته میشدند که در آنها هر نقش نماینده صدای خاصی نبود و هر آوایی نقش خاصی داشت. دبیران دوران هخامنشی این خط را تکمیل کردند و آنرا به خط میخی ساده حرفی مبدل ساختند؛ شامل ۳۶ حرف و یک علامت واژه جداکننده و چند ایدئوگرام که از چپ بر است نوشته میشد.<sup>۲۲</sup> قدیمی ترین کتیبه بزبان پارسی باستان که تا کنون کشف شده است لوحه زرینی است منسوب به آریارمنه (حدود ۶۴۰ تا ۵۹۰ ق. م.) جد اعلای داریوش که در سال ۱۹۲۰ در همدان بدست آمد. چون احتمالاً این قدیمی ترین عبارت پارسی باستان است که در دست داریم قسمتی از آنرا میخوانم:

...iyam dahyāuš Pārsā tya adam dārayāmiy, hya uv-aspā umartiyā manā бага vazraka auramazdā frābara ...

... این کشور پارس که من دارم، که دارای اسب خوب و مردم خوبی است،

مرا بگ بزرگ اهورامزدا فراداد ...

و آخرین کتیبه پارسی باستان از اردشیر سوم هخامنشی است (۳۵۹ - ۳۳۸

ق. م.).

در کتیبه‌های هخامنشی تاریخ، مفاخره، اخلاق، مدح، هجو، تمثیل،

حکمت، حماسه و دعا هست. از همان اولین لوح زرین آریارمنه بیعد، پارس سرزمین

اسبان خوب و مردم خوب لقب دارد .

نثر ساده و بی تکلف است. فصاحت و بلاغتی که در کتیبه‌های هخامنشی بکار رفته است نشانه پختگی زبان و ورزیدگی دبیران آن عصر بوده است . با مقایسه کتیبه‌های هخامنشی با سنگ‌نبشته‌های پیش‌تر - ازمانائی، اورارتوئی، بابلی و غیره، پیشرفت ادب کتیبه نویسی کاملاً مشهود است و مخصوصاً این نکته‌ها آشکار میشود که نخست مانند ادب اوستائی مضمون اصلی ادب پارسی باستان نیز مبارزه راستی با دروغ، خوبی بابدی، وفاداری با پیمان شکنی و روشنی با تاریکی بوده است؛ دوم آنکه انسان و البته انسان راست کردار فرمانبردار اهورائی مقام نامخی داشته است و سوم آنکه بعضی جمله‌ها در عین سادگی سخت شاعرانه است <sup>۲۳</sup> .  
و اینک چند مثال . در سادگی :

.... aita tya kartam avam aīsaṃ, vašnā auramazdāhā  
akunavam... nām auramazdā pātuv hačā gastā . .

این کار را که همه من کردم ، به اراده اهورامزدا کردم ... اهورامزدا مرا از پستی پیاید ! (از کتیبه داریوش - ۵۲۱-۴۸۶ ق.م. - در نقش رستم) .  
در اخلاق :

«... نه کام مراست که به ناتوان از توانا بدی کرده شود . نه کام مراست که به توانا بدی کرده شود ... تند نخواه نیستم (چون مرا خشم فرو گیرد) با اراده سخت (خویشتن) نگاه دارم . برخود فرمانروا هستم ... آنچه مردی به ضد مردی گوید ، مرا باور نشود تا شهادت هر دو را نشنوم .» (از کتیبه داریوش در بیسنون که در یکی از کتیبه‌های خشیارشا نیز تکرار شده است) .  
دربیان شاعرانه :

«... و اگر بیاندیشی که چقدر بود آن کشورهایی که داریوش شاه داشت پیکر آنها را بنگر که گاه را برند ... آنگاه ... آگاه خواهی شد که نیزه مردان پارسی تا کجا فرارفته است ...» (از کتیبه داریوش در نقش رستم) .

اینک بپردازیم به نکته جالب دیگری که از کتیبه‌های هخامنشی آشکار میشود . در غالب این کتیبه‌ها به اغلاط املائی و دستوری بر میخوریم که البته هر چه به او آخر دوران هخامنشی نزدیکتر میشویم این اشتباهها بیشتر میشود تا جائیکه در کتیبه اردشیر

سوم هخامنشی تقریباً به اندازه هر سطر یک غلط هست . این اشتباهات بر دو گونه اند : یکی از نوع اشتباهاتی است که معمولاً کاتب میکند که در متون ادبی دوران اسلامی نیز بوسیله کاتبان و نسخه برداران بارها تکرار شده است . نوع دیگر نشانه آنست که رفته رفته زبان عامه مردم دگرگون و ساده تر میشود و زبان رسمی با وجود تلاش برای بقای خویش و در عین دوری روز افزون از زبان مردم، یا تحت تأثیر تحول قطعی زبان قرار میگرفته است و یادگیران بعدی دوران هخامنشی سواد و قدرت حفظ زبان دوران کورش و داریوش را نداشته اند .

اینک چند مثال :

در اولین لوحه زرین پارسی باستان منسوب به آریارمنه که ۱۱ سطر دارد، هشت اشتباه کوچک هست که بطور عمده از زمره اشتباهات کاتب است که قواعد دستوری پارسی باستان را نیز درست نمیدانسته است<sup>۲۴</sup> . همچنین است کما بیش وضع در سایر نوشته ها و کتیبه ها از ارشام ، داریوش اول ، خشیارشا ، اردشیر اول و داریوش دوم، که البته اوج فصاحت و پختگی در کتیبه های داریوش و پس از آن خشیارشا است . از دوران اردشیر دوم هخامنشی بعد اشتباهات نه تنها از زمره اشتباه های کاتبان یا نقر کنندگان است بلکه از دگرگونی ماهوی زبان نیز حکایت دارد . مثلاً در کتیبه اردشیر دوم روی زیر ستون مکشوف درشوش ، و در چند کتیبه دیگر اردشیر دوم و اردشیر سوم حالت فاعلی بجای حالت اضافه بکار رفته است . و یاد در سطرهای ۵ و ۶ کتیبه اردشیر دوم مکشوف در همدان akunavam (کردم) بشکل akunam<sup>۲۵</sup> که با صورت فارسی میانه این صیغه نزدیک است، آمده است ، و کتیبه اردشیر سوم (آخرین کتیبه هخامنشی) ۲۶ سطر دارد و تقریباً بهمین اندازه اشتباه<sup>۲۶</sup> . از وقایع تاریخی بخوبی درمی یابیم که باشکست داریوش سوم در ۳۳۱ پیش از میلاد، آخرین حامیان زبان کهنی که بزحمت در صدد حفظ آن بر روی سنگها و الواح بودند از میان رفتند . و گرچه عده ای از آنها در دربار شاهان محلی پارس در زمان سلوکیه چنان کوششی را دنبال کردند ، ولی رفته رفته مردم ماندند با زبان ساده تر شده خودشان ، نه تنها در جنوب که در شمال ؛ جائیکه زبان عامه مردم آن سامان نیز از اوستائی و مادی باستان و دیگر زبانهای خواهر دوری جسته بود . مردم ایران پایه گذار زبانهای ایرانی میانه (بطور عمده پارتی و پهلوی) میشدند که از قرن سوم پیش از میلاد رسمیت یافت .

بعضی از ایران شناسان معتقدند که لوحه‌های آریارمنه و ارشام و نیز جمله‌ای که منسوب به کوروش کبیر است، بعد از ایشان و بجهت خاصی بنام آنها نویسانیده شده است، و اصولاً خط میخی هخامنشی در زمان داریوش اختراع شد که بیش از همه شاهنشاهان هخامنشی از خود نوشته بجای گذاشته است .

از کوروش کبیر يك جمله كوچك دو سطرى بر روی دو جرز سنگی کاخ کوروش در پاسارگاد باقیست که میگوید :

adam kūruš xšāyaθiya haṣāmanišiya

من کوروش ، شاه هخامنشی ام .

این عده معتقدند که برای نقر چنین جمله کویاهی از يك شاه بزرگ اختراع یکدستگاه کامل الفبای میخی هخامنشی لزوم نمی داشته است . همین عده میگویند که لوحه‌های آریارمنه و ارشام نیز متعلق به زمان اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۷-۳۵۹ ق.م.) است که دستور داده است این الواح را بنامهای پادشاهان گذشته پارس بنویسند . چونکه کوروش کبیر ارشام را از سلطنت پارس خلع کرده بود و برادر کوچک اردشیر دوم نیز که نام کوروش داشت برضد برادر بزرگتر قیام کرده بود ، لذا اردشیر دوم برای تایید و تثبیت حق شاهانه ارشام و آریارمنه که از نیاکان او بودند چنین لوحهائی بوجود آورده است ۲۷ .

اما دلائل چندی این استنباطها را تا حدی مستحکم میکند که چون بحث در آن جنبه فنی و تاریخی دارد که از مقوله امروز ما بیرون است بیش از این از حوصله خانمها و آقایان سوء استفاده نمی کنم ۲۸ ، و عرایضم را با دعای معروف داریوش به پایان میرسانم .

... utā imām dahyāum auramazdā pātuv hačā haināyā,  
hačā dušiyārā , hačā draugā ...

و این کشور را اهورا مزدا بیایاد از سپاه دشمن ، از خشکسالی ، از دروغ .

متشکرم



## چند توضیح :

- ۱- در میان زبانهای قدیم ایرانی شاخه‌ای را بنام «آردوچی» ثبت کرده‌اند که احتمالاً مادر بزرگ گویشهای گوناگون کردی امروز است .
- ۲- بلوچان در دوران باستان - واز جمله در دوران هخامنشی - در اینجا که اکنون هستند نبودند و در جایی واقع در نیمه شمالی ایران ساکن بودند. از زبان بلوچی امروز پیداست که بلوچی باستان میبایست بسیار به اوستائی و مادی نزدیک بوده باشد .
- ۳- جمعی طوایف تپور و امرد را غیر آریائی میدانند که نامشان ایرانی بود ، یعنی به نامی که آریائیان بدانهاداده بودند موسوم شده بودند . (رك ، یسنا ، پورداود ، ص ۵۱) . تپورها در زمان هخامنشیان در کوهستانهای حوالی شهر مشهد امروز میزیستند و امردها در طبرستان . اما دلائل قاطعی دال بر غیر آریائی بودن این دو قوم و اینکه زبانشان غیر ایرانی بوده است در دست نیست ، بلکه شواهد آریائی بودنشان بیشتر است .
- ۴- عده‌ای این کلمه را -vazarka میخوانند . ممکن است در دوره‌های بعدی به این شکل تلفظ میشده است که حد فاصلی است بین -vezraka ( پارسی باستان قدیمتر ) و vazurk ( پهلوی) . اما مسلماً در اصل همان -vazraka بوده است ، مرکب از -vazra یعنی گرز ( « گرز» از همین کلمه قدیمی است) و -ka- ( زادات تشبیه ) ، مجموعاً : گرز آسا ، بزرگ . سنسکریت :- vajra : گرز ، اوستائی و مادی -vazra : گرز .
- ۵- روسی sabak : سگ .
- ۶- «زبان» از همین ریشه است .
- ۷- مرکب از -hang (هم) +  $\sqrt{mat}$  (آمدن) + -āna - (پسوند مکان) ؛ مجموعاً : جای هم آمدن ، گرد آمدن .
- ۸- مرکب از -fra (پیشوند ، فارسی: فرا) +  $\sqrt{var}$  بمعانی گزیدن ، پناه دادن ، حمایت کردن و غیره مجموعاً : حامی . معانی دیگری هم برای این کلمه قائلند . رك : یشتها ، پور داود ، ص ۵۸۲ )
- ۹- رك : یسنا ، پور داود ، ص ۳۳ .
- ۱۰- بین گویش‌گاهانی (اوستائی قدیمتر) و اوستائی متأخر تفاوتهای کوچک بسیار است .

در کتابهای درسی زبان اوستائی معمولاً فصلی به این موضوع اختصاص داده میشود . از جمله در صفحات ۷۲-۷۶

Lessons in avesta, part III, edvard Sheriaji dadabhai bharucha, Bombay 1908 .

در این فصل، هم تفاوت‌هایی که در بعضی صامت‌ها بوجود آمده است مطرح شده است و هم تغییراتی که در مصوت‌ها رخ داده است . با این حال نباید تصور کرد که اختلاف تنها در تغییر شکل جزئی کلمه‌هاست ، بلکه در جمله‌بندی نیز کهنگی در یکی و تازگی در دیگری مشهود است .

۱۱- تفاوت‌های جزئی دیگری میان سنسکریت و ایرانی باستان هست . مثلاً در سنسکریت مصوت  $\bar{r}$  (معادل  $\bar{r}$  اوستائی منتهی کشیده آن) هست که در اوستائی نیست . همچنین مصوت دندانی  $l$  (لری) در سنسکریت هست و در اوستائی و پارسی باستان نیست . در سنسکریت  $o$  جزء مصوت‌های مرکب است و صامت‌های  $b, p, d, t, d_0, t_0, j, c, g, k$  در سنسکریت هم به تنهایی هستند و هم با مصوت  $h$  که هر دو ملفوظند ، در حالیکه چنین وضعی در اوستائی و پارسی باستان نیست . بعلاوه در اوستائی و پارسی باستان مصوت‌های  $t_0, n, n^0, n_0$  و غیره - که در سنسکریت هست - وجود ندارد . مهمترین تفاوت آنست که در سنسکریت «ز» ، «ف» ، «غ» ، «ق» و «ز» نیست در حالیکه جز «ن» همه در اوستائی هستند . بعلاوه «خ» و «ذ» در سنسکریت نیست و  $h$  در  $kh$  و  $dh$  ملفوظ است . در عوض حرف  $\eta$  اوستائی (  $ng$  ) در سنسکریت و پارسی باستان نیست ...

۱۲- در پارسی نواز این ردیف کلمه‌ها هم از جنوب و هم از شمال باقی مانده است: دست (از ریشه  $\sqrt{d\bar{a}}$  : دادن) ، دوست ، دریا ، داماد ... از جنوب ، و زر ، زین ، دز ( قلعه ) از شمال . در اینجا ند کریک نکته بد نیست و آن اینکه در متون یونانی نام مسکوک هخامنشی را که از زمان داریوش در ایران متداول شد «دریک» ضبط کرده‌اند . جمعی از ایران شناسان این کلمه را مأخوذ از «در» بمعنی دربار میدانند (در باری ، سلطنتی) و قلیلی آنرا زرین (طلائی) معنی کرده‌اند که درست مینماید . زیرا که  $zara$  شمال در پارسی باستان مطابق همین قاعده  $-dara$  تلفظ میشد و میتواند دریک بمعنی زرین باشد . بعلاوه «در» بمعنی در ، دروازه و دربار در آن زمان در پارسی باستان  $-dvara$  و در اوستائی  $dvar\bar{o}$  ( بایک  $v$  بعد از  $d$  ) تلفظ میشده است که فقط در ایرانی میانه این  $v$  افتاد . در بعضی زبانهای زنده هندواروپائی امروز این  $v$  و باقیای آن هنوز هست . مثلاً در روسی  $dvor$  ( در ) است و یکی از  $o$  های  $door$  انگلیسی بازمانده همان  $v$  قدیمی هندواروپائی است . ( «دریک» در پهلوی بمعنی در باری و «دریک پت» بمعنی رئیس دربار هست) .

۱۳- «ر» در پسر طبق قاعده  $assimilation$  به «پس» افزوده شده است و بنیاد قدیمی ندارد . چون پدر ، مادر ، و دختر همه «ر» داشتند ، به «پس» نیز یک «ر» افزوده شد .

۱۴- بنظر میرسد که در ترکیب  $xm$  شمالی ،  $x$  (خ) در جنوب ابتدا در برابر  $h$  قرار داشته و سپس این  $h$  سائیده گردیده است .



۲۲- رڪ: Old Persian, Roland G. Kent, 1953, p. 12

۲۳- در کتیبه‌های اورارتوئی و گوتی و غیره ساد، نویسی و مفاخره و شرح پیروزیها هست اما بصورت ابتدائی و خشك (رڪ: نظری به تاریخ آذربایجان، دکتر مشکور، ص ۸۲). گستاخی در کتیبه‌های اکدی و آشوری بسیار است که شرح يك نمونه آن برای مقایسه با ادب کتیبه نویسی هخامنشی ضروری است. آشوربانی پال میگوید :-

در مدت یکماه سراسر کشور ایلام را به ویرانه‌ای مبدل ساختم. صدای مردم و صدای پای چهارپایان کوچک و بزرگ و هر نوع زمزمه شادی و سرود را در مزارع و دشتهای آن خاموش کردم. آنرا بصورتی در آوردم که گورخر و آه-و و سایر حیوانات وحشی با آرامش خاطر در آن زندگی کنند.

چقدر تفاوت هست بین ادبیاتی که اهورامزدارا بجهت شادی آفرینی برای مردم میستایند و «ادبی» که بامسرت از نابودی شادی خلق سخن میگوید؛

۲۴- رڪ: «فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی»، شارب، ص ۲۱.

۲۵- a آغازی در این فعل، a ماضی مطلق ساز است. از زبانهای قدیم ایرانی تنها از اوستائی و پارسی باستان جمله‌ها و افعالی در صیغه‌های مختلف باقی مانده است. شکل ساختن ماضی مطلق در اوستائی طور دیگری است ولی نکته جالب اینست که این طرز در پارسی باستان با ساختن ماضی مطلق در سنسکریت یکی است. (رڪ: «راهنمای سنسکریت»، ایندوشیکهر، تهران، ص ۸۵).

۲۶- رڪ: «فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی»، شارب، ص ۱۲۴.

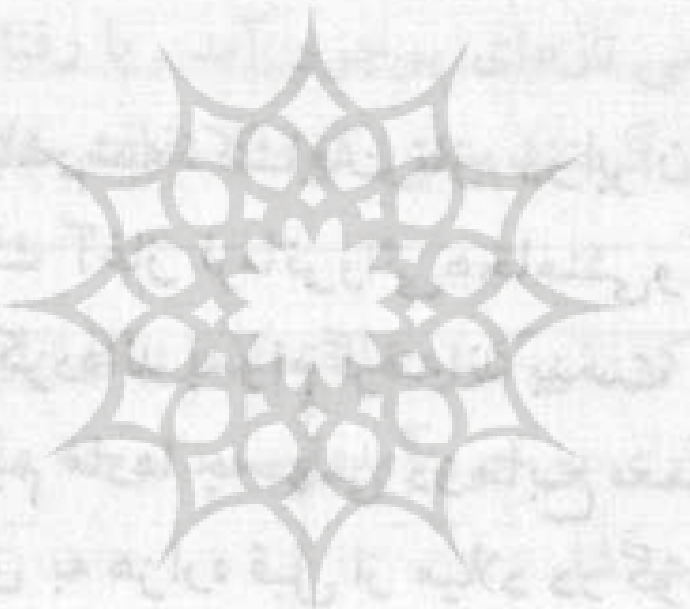
۲۷- رڪ: کتاب بالا، ص ۲۰.

۲۸- دلائلی را که میتوان بطور خلاصه در رد این نظر اقامه کرد چنین است :-  
- دولوحه آریارمنه و ارشام فقط به پارسی باستان نقر گردیده‌اند. در صورتیکه لوحهای زرین و سیمین داریوش ترجمه‌هایی به زبانهای عیلامی و بابلی نیز دارند، زیرا که در زمان آندو، سلطه هخامنشیان بهمان سرزمین پارس محدود بود در حالیکه در دوران داریوش شاهنشاهی وسیعی پیدا شده بود بازبانهای گونه‌گون. پس لوحه‌های آریارمنه و ارشام از این جهت طبیعی مینمایند.  
- در هر دو لوح کلمه - auramazda در حالت اضافه بصورت auramazdāha آورده‌اند، همانگونه که در سراسر کتیبه بزرگ داریوش در بیستون آورده شده است. در صورتیکه در اکثر کتیبه‌های بعدی و مخصوصاً کتیبه‌های اردشیر دوم آنرا در حالت اضافه بصورت auramazdāhā آورده‌اند و این خود مؤید قدس این دو لوح است. بعید مینماید که در يك زمان دوشیوه گرامری بکار رفته باشد.

- در لوحه‌های آریارمنه و ارشام و نیز در کتیبه داریوش در بیستون چهار ایدئوگرام شاه، اورمزدا، کشور، زمین استعمال نشده است، در صورتیکه در کتیبه‌های پادشاهان متأخر هخامنشی مخصوصاً اردشیر دوم این علامتها بارها بکار رفته‌اند. (رڪ: فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، شارب، ص ۲۰)

— دلیل دیگر اینکه واقعاً مشکل است چنین کار غیر اساسی صورت بگیرد آنهم برای يك هدف مشكوك و کسی هم نفهمد و اثر بدی نگذارد.

در اینصورت ، اگر خط میخی پارسی باستان در دوران آریارمنه و کورش اختراع شده بوده است میتوان انتظار داشت که در آینده از ناهاان قبل از داریوش و مخصوصاً از کورش الواحی به پارسی باستان کشف شود .



رساله جامع علوم انسانی